

درباره‌ی قتل‌های ناموسی



حسین کعبی



قتل‌های ناموسی - این قتل‌ها برای «ناموس» صورت می‌گیرند و باید به همین نام نه با عناوین مبهم و کلی مثل «زن کشی» توصیف بشوند، صفت ناموسی طبعاً اینجا کاربرد پدیدارشناسانه دارد و نه اعتراف و توجیهی برای ناموس - را می‌توان از جنبه‌های متعددی بررسی کرد. بیشتر تحلیل‌ها بر جنبه‌های فرهنگی و سیاسی تاکید دارند.

فمنیست‌های جریان اصلی لیبرال بر جنبه فرهنگ بیشترین تاکید را دارند و علت و ریشه‌ی این قتل‌ها را به فرهنگ مردسالار عقب‌مانده جامعه‌ی ایران ارجاع می‌دهند؛ فرهنگ سنتی مذهبی مردسالاری که از طرف دولت جمهوری اسلامی حمایت و تقویت می‌شود.

از طرف دیگر تحلیل فمنیستی چپ‌گرا را داریم که بر جنبه سیاسی-اجتماعی تاکید می‌کنند و ریشه این قتل‌ها را به روابط نابرابر قدرت بین مردان و زنان ارجاع می‌دهند. مدعای این تحلیل این است که ساخت مردسالاری فراتر از فرهنگ است و از ساخت دولت مدرن و روابط اقتصادی سیاسی جامعه مدرن تغذیه می‌شود. جایز نیست که تضاد جنسیتی را صرفاً به فرهنگ تقلیل داد چرا که ابعاد و مختصات و ریشه‌های اقتصادی-سیاسی دارد که باید آن‌ها را تحلیل کرد.

به عنوان مثال سیطره‌ی مردان بر منابع قدرت سیاسی و اقتصادی باعث ایجاد تبعیض و نابرابری در اشتغال و ترقی شغلی شده است و همین مساله باعث می‌شود که کسر عظیمی از زنان، استقلال مالی ای از مردان نداشته باشند. و همین وابستگی اقتصادی به خانواده‌هایشان مایه تبعیت و محدودیت قدرت و استقلال آن‌ها می‌شود. کار خانگی آن‌ها به دلیل عدم وجود دستمزد، کار محسوب نمی‌شود و یک وظیفه است. برای همین رابطه زن و شوهر در راستای روابط تولید سرمایه‌دارانه قرار می‌گیرد که در آن شوهر نقش

کارفرمایی را بازی می کند که در قبال سرمایه اش (حقوق اش)، زن باید برای او و خانه اش کار کند و تازه هیچ مزدی هم دریافت نکند.

بنابراین بخاطر همین نابرابری جنسیتی در توزیع منابع قدرت که ربط چندانی به فرهنگ ندارد، ستم علیه زن بوجود می آید. و همین ستم در روستاها و شهرهای کمتر توسعه یافته، چنان شدید می شود که منجر به قتل نیز می شود.

البته لازم به ذکر است که اکثر فمینیست های چپ ایرانی بر تضاد جنسیتی تمرکز می کنند و ابعاد و مختصات آن را بدون پیوندشان با زمینه های اقتصادی و طبقاتی تحلیل می کنند. بدین ترتیب مساله را چنان طرح می کنند گویی که جنسیت علت العلل است و معلول و مشمول کلیت مناسبات طبقاتی نیست. روش مارکسیستی برخلاف روش های پساساختارگرا دیکانستراکتیو، ضمن اینکه هرگونه تقلیل گرایی و تکه تکه سازی - متد سلامی به تعبیر آدورنو - را رد می کند، بر تحلیل سببی و دیالکتیکی اجزا و پدیده های عینی با کلیت، تکیه می کند.

برای اینکه برخورد درست و به جایی با پدیده ها داشته باشیم باید تبارنامه آن ها را بشناسیم. پدیده قتل های ناموسی برخلاف تصور اشتباه فمینیسم چپ، تبارنامه ای دهقانی دارد نه سرمایه دارانه؛ بدین ترتیب که وجود و مکانیسم این پدیده در چارچوب مناسبات اقتصادی اجتماعی پیشا سرمایه دارانه نهفته است. این نکته خلال تحلیل روشن می شود.

تقریباً اکثر قریب به اتفاق نوشته ها و بحث ها، ریشه ی قتل های ناموسی را به فرهنگ سنتی وک ولکتیو جامعه پیشامدرن ایران ارجاع دادند. آنچه که به طور عینی این نگاه فرهنگ گرا را به چالش می کشد، این واقعیت است که در همین فرهنگ، خانواده های بسیاری هستند که یا رابطه دخترانشان را ندیده می گیرند یا اینکه آن ها را فقط تنبیه و یا به اصطلاح شوهر می دهند. خب این مساله را چگونه توضیح بدهیم؟ شواهد نشان می دهند که خانواده هایی که همچین مواردی داشتند ولی اقدام به قتل ناموسی نکردند و به اصطلاح آن را ماسمالی کردند، آن دسته از خانواده هایی اند که ساکن شهر هستند و منابع مالی آن ها مرتبط به روستا و کشاورزی نیست. این دو فاکتور باعث می شوند که خانواده

از کانون روابط تولیدی دهقانی که بر سازنده ارزش‌های آبرو و ناموس‌اند، فاصله بگیرد. برای اینکه واقعا این فاصله اتفاق بیفتد کافی نیست که خانواده فقط ساکن شهر باشد ولی منبع مالی آن زمین‌داری باشد و محفل اجتماعی‌اش جامعه روستایی باشد. خانواده فاطمه بریهی ساکن شهر آبادان‌اند ولی کماکان با جامعه روستایی پیوند داشت و این نشان به آن نشان که پدر خانواده هم خود فاطمه و هم خواهرش را بالاجبار به پسر عموهایش می‌دهد و این سنت کاملاً قبیله‌ای حاکی از پیوند و نزدیکی خانواده فاطمه به مناسبات دهقانی است. این فاصله در جامعه‌شناسی، جابجایی طبقاتی نام دارد. بنابراین طبقه است که ارتباط مستقیمی با قتل‌های ناموسی دارد و نه فرهنگ بخودی‌خود. این مساله را زمانی خوب درمی‌یابیم که درک کنیم که قتل‌های ناموسی و سرکوب شدید زن مرتبط با ساخت و مناسبات اجتماعی اقتصادی جامعه دهقانی روستا است. شواهد در خوزستان نشان می‌دهند که تمامی قتل‌های ناموسی یا مستقیم در خود روستا صورت گرفته‌اند یا در خانواده‌های تازه شهرنشین که هنوز ارتباط تنگاتنگی با روستا و فضای آن دارند. در واقع با مقوله فرهنگ نمی‌توانیم دقیقاً قتل‌های ناموسی و سرکوب شدید زن را توضیح بدهیم چون اولاً فرهنگ فی‌نفسه خود معلول مناسبات ساختاری اقتصادی اجتماعی است و در راستای آن‌ها کار می‌کند، ثانیاً فرهنگ مقوله‌ای کلی و غیر شفاف است که نمی‌تواند جدا از سیاست و کنش نیروهای اجتماعی، تضادهای اجتماعی و کنش اقشار اجتماعی با پدیده‌ها و مسایل اجتماعی را توضیح بدهد. بنابراین درست نیست که گفته شود خانواده‌های سنتی که دست به قتل‌های ناموسی نمی‌زنند، متأثر از فرهنگ مدرن‌اند، چرا که حتی اگر این را بپذیریم، آن‌را نمی‌توانیم با مقوله‌ی فرهنگ توضیح بدهیم، بلکه به اصطلاح خود این تغییر فرهنگ این خانواده‌ها معلول تغییر منابع مالی و فاصله نسبی از کانون روابط تولیدی دهقانی است. در واقع هر چقدر این فاصله بیشتر و عمیق‌تر باشد، جابجایی طبقاتی شدیدتر می‌شود و نتیجه‌اش دوری بیشتر از فرهنگ و سنت‌های دهقانی می‌شود.

در خوزستان آن دسته از خانواده‌هایی که در شهرهای خوزستان روابط جنسی دخترانشان را ندیده می‌گیرند، خانواده‌هایی‌اند که کاملاً از روستا و مناسبات اجتماعی آن کنده و بیگانه

شدند. بنابراین پدیده قتل‌های ناموسی و سرکوب شدید زن نه مستقیماً به خود فرهنگ ربط دارد و نه به مناسبات سرمایه‌داری بلکه به روابط تولیدی دهقانی برمی‌گردد. یکی دیگر از مهمترین نشانه‌های اثبات این مدعا رخ ندادن هیچ قتل ناموسی بین جامعه شوشتری‌ها و دزفولی‌ها است چون روابط تولیدی آن‌ها پیشه‌ورانه و افزارمندانه بوده، درحالی‌که فرهنگ آن‌ها هم شدیداً مذهبی و سنتی است. حامل اجتماعی روش تولید دهقانی، قبیله و طایفه است، گرچه قبیله یک بافت قدیمی و تاریخی است ولی همیشه وجود آن با «زمین» مرتبط بوده است حال چه بین عرب‌های جاهلی که کشمکش آن‌ها بر سر قلمرو و زمین سرسبز بوده است (جالب توجه که فیلم‌های بدوی اردنی قدیمی این کشمکش را به‌خوبی نشان می‌دهند) و چه عرب‌هایی که یکجانشین شدند و مشغول کشاورزی شدند و درنتیجه ضرورت حفظ زمین خانواده ممتد و قبیله بازتولید می‌شود. در قرن‌های دوم و سوم و چهارم هجری که توسعه تجاری و پیشه‌وری در بغداد و بقیه شهرهای اسلامی رونق گرفت، عنصر و اقتدار قبیله بین ساکنان این شهر به‌شدت کاهش یافت و یک فضای مسخره و کنایه از فرهنگ اعراب (بادیه‌نشینان) چه در تعاملات روزمره و چه در شعر - ابونواس شاعر عباسی قرن دوم هجری شدیداً سنت‌های قبیله‌ای کوچ‌نشینی در شعر را نقد کرد. این مساله درباره‌ی لُر‌ها به‌عنوان یک قوم تاریخی کوچ‌نشین و دامدار نیز صادق است.

قبیله به‌عنوان حامل اجتماعی روش تولید دهقانی مرتبط با زمین بر سه عنصر اساسی مبتنی است: مردانگی، آبرو/ناموس و کرامت (الکرامة). و این سه عنصر شدیداً، خشونت و سکسیسم و حس انتقام‌جویی را بازتولید می‌کنند. برای همین هم هست که سطح و شدت خشونت و سکسیسم بین اقوام و اقشاری که روابط تولیدی آن‌ها، حامل اجتماعی غیر از قبیله و طایفه را برمی‌سازد، به مراتب کمتر است. شوشتری‌ها و دزفولی‌ها مثلاً در مقایسه با همجواران لر و عرب آن‌ها، به مراتب آرام‌تر و کمتر ناموس‌پرست هستند.

اما در رابطه با سرمایه‌داری باید گفت که این نظام، مردسالاری شیوه تولید دهقانی را به شدیدترین شکل دگرگون کرد و آن‌را به اصطلاح هگل «آف هبونگ» کرد و به سطح

متفاوتی دگردیسه کرد. سطحی که در آن سکسیسم به شدت تخفیف یافت ولی از بین نرفت و خود را به اشکال دیگر بازتولید کرد.

بنابراین پدیده‌ای مثل قتل‌های ناموسی را نباید در ارتباط مستقیم با نظام سرمایه‌داری توضیح بدهیم بلکه برعکس این پدیده سبانه به روابط تولید و ساخت اجتماعی دهقانی برمی‌گردد و باید در این راستا آن را تحلیل کنیم .